

# کتاب دانیال - شماره شصت

دعای دانیال و راز پادشاهی هشتم: مکاشفه‌ای درباره‌ی ایام آخر

Jeff Pippenger

2024-01-24

در باب‌های هفدهم و هجدهم کتاب مکاشفه، فرشته‌ای رویای داوری پاپیت را به یوحنا نشان می‌دهد. در تفصیل داوری نهایی او، پادشاهی‌هایی که در نبوت‌های کتاب مقدس آمده‌اند به تصویر کشیده می‌شوند.

در اینجا ذهنی است که حکمت دارد. سرهای هفت‌گانه هفت کوه‌اند که زن بر آن‌ها نشسته است. و هفت پادشاه هستند: پنج تن سقوط کرده‌اند، یکی هست، و دیگری هنوز نیامده است؛ و چون بیاید، باید زمانی کوتاه بماند. و آن وحش که بود و نیست، همو هشتمی است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود. مکاشفه ۹: ۱۷-۱۱.

یوحنا به‌طور روحانی به سال ۱۷۹۸ منتقل شده بود؛ در آنجا به او گفته شد که هفت سر آن وحش که زن پاپی را حمل می‌کرد، هفت پادشاه بودند. در نبوت‌های کتاب مقدس، پادشاه همان پادشاهی است و پادشاهی نیز یک سر به‌شمار می‌آید. در سال ۱۷۹۸، پنج پادشاهی سقوط کرده بودند و یکی در آن هنگام حکومت می‌کرد. پادشاهی هفتم هنوز در آینده بود و با ده پادشاه نمایانده می‌شد. سپس به یوحنا اطلاع داده شد که پادشاهی هشتم همان وحش پاپی است که از میان آن هفت است. پاپیت پادشاهی پنجم بود و زخمی مرگبار دریافت کرده بود، به‌گونه‌ای که وقتی زخم مرگبارش شفا یابد، آنگاه به سر هشتمی بدل می‌شود که از آن هفت است.

در باب دوم دانیال، چهار پادشاهی نخست عبارت‌اند از بابل، ماد و پارس، یونان و روم. آن چهار پادشاهی حقیقی همچنین نماینده‌ی چهار پادشاهی روحانی‌اند و در کنار هم هشت پادشاه، یا سرهای باب هفدهم مکاشفه، را مشخص می‌کنند، زیرا عیسی همیشه پایان چیزی را با آغاز آن نشان می‌دهد. باب دوم دانیال نخستین اشاره به پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس است و باب هفدهم مکاشفه آخرین آن؛ پس باید با هم همخوان باشند، زیرا خدا هرگز تغییر نمی‌کند.

پادشاهی پنجم که در سال ۱۷۹۸ سقوط کرده بود، بابل روحانی، یعنی دستگاه پاپی بود. پادشاهی ششم که در سال ۱۷۹۸ در قدرت بود، پادشاهی دوشاخه‌ای بود که نمونه‌اش پادشاهی دوشاخه‌ی مادها و پارس‌ها بود. پادشاهی هفتم، که از ده پادشاه تشکیل می‌شود و در سال ۱۷۹۸ هنوز نیامده بودند، حکومت واحد جهانی است که نمونه‌اش یونان، حکومت واحد جهانی اسکندر کبیر بود. سر هشتم، که از میان آن هفت بود، همان پادشاهی پنجم بود که زخمی مرگبار داشت، اما وقتی آن زخم مرگبار شفا یافت، دوباره زنده شد.

داوری فاحشه بزرگ در «ساعت» بحران قانون یکشنبه رخ می‌دهد؛ یعنی دوره‌ای از زمان که با قانون یکشنبه در ایالات متحده آغاز می‌شود و در طول تاریخ ادامه می‌یابد تا مهلت امتحانی بشر به پایان برسد. در آن «ساعت»، که در دانیال از آن با عنوان «روزهای این پادشاهان» یاد شده است، خدا پادشاهی خود را برپا خواهد کرد. در همان «ساعت»، باران پسین در حال فرو ریختن است.

باران پسین بر آنان که پاک‌اند در راه است—آنگاه همه آن را همچون پیش‌تر دریافت خواهند کرد.

هنگامی که چهار فرشته دست بردارند، مسیح پادشاهی خود را برپا خواهد کرد. هیچ‌کس باران واپسین را دریافت نمی‌کند جز آنان که هرچه از دستشان برمی‌آید انجام می‌دهند. اسپالدینگ و

ریزش باران پسین تدریجی است، زیرا با دآوری همخوانی دارد و دآوری نیز تدریجی است. پیروان میلر دریافته بودند که در زمان پاهای پیکره باب دوم کتاب دانیال زندگی می‌کنند. آنان بر این باور بودند که روم آخرین پادشاهی زمینی است، و حق با آنان بود، اما درکشان محدود بود.

عبارت «ایام آن پادشاهان» در تاریخ پادشاهی روم مصداق دارد، اما نه در تاریخ روم بت‌پرست یا روم پاپی، بلکه در تاریخ روم مدرن. میلریت‌ها روم بت‌پرست و روم پاپی را یک پادشاهی به شمار آوردند و برای تأیید برداشت خود، از بخشی از کتاب حزقیال درباره آخرین پادشاه یهودا (صدقیا) استفاده کردند.

و تو، ای شاهزاده ناپاک و شریر اسرائیل، که روزت فرا رسیده است، هنگامی که بیداد به پایان می‌رسد، چنین می‌فرماید خداوند خدا: دیهیم را بردار و تاج را از سر بگیر؛ این دیگر همان نخواهد بود: فرودست را سرافراز کن و فرادست را فرو افکن. من آن را واژگون، واژگون، واژگون خواهم کرد؛ و دیگر نخواهد بود، تا آن‌که آن که حق از آن اوست بیاید؛ و آن را به او خواهم داد. حزقیال ۲۷-۲۱:۲۵.

از زمان صدقیا، سه پادشاهی وجود خواهد داشت که «سرنگون» خواهند شد و این به مسیح—آن که «حق از آن اوست» تا سلطنت کند—منتهی خواهد شد. بابل، ماد-پارس و یونان همگی سرنگون خواهند شد تا نوبت به پادشاهی روم برسد، و در طول تاریخ آن پادشاهی چهارم، مسیح خواهد آمد و پادشاهی‌ای برپا خواهد کرد. او دقیقاً همین کار را کرد.

در صدر کسانی که با شتاب ملت را به تباهی می‌کشاندند، صدقیا، پادشاهشان، بود. او اندرزه‌های خداوند را که به واسطه انبیا داده شده بود به کلی وانهاد، حق سپاسی را که به نبوکدنصر داشت از یاد برد، و سوگند سخت وفاداری را که به نام یهوه، خدای اسرائیل، یاد کرده بود، شکست؛ پادشاه یهودا بر ضد انبیا، بر ضد ولی‌نعمت خود، و بر ضد خدای خود شورید. در غرور حکمتی که از آن خود می‌پنداشت، برای یاری به دشمن دیرینه رونق اسرائیل رو آورد و «سفیران خود را به مصر فرستاد تا برایش اسبان و مردم بسیار بیاورند».

«آیا کامیاب خواهد شد؟» خداوند درباره آن که چنین فرومایه‌وار به هر امانت مقدسی خیانت کرده بود پرسید؛ «آیا کسی که چنین کارهایی می‌کند خواهد گریخت؟ یا عهد را بشکنند و رهایی یابد؟ به حیات خودم، خداوند خدا می‌گوید، یقیناً در همان جایی که پادشاهی که او را پادشاه کرد ساکن است، همان پادشاهی که او سوگندش را خوار شمرد و عهدش را شکست، نزد خود او در میان بابل خواهد مرد. و فرعون نیز با لشکر نیرومند و گروه عظیم خود در جنگ به سود او کاری نخواهد توانست کرد؛ ... زیرا او سوگند را با شکستن عهد خوار شمرد، با آن که دست خود را داده بود، و چون همه این کارها را کرده است، نخواهد گریخت.» حزقیال ۱۷:۱۵-۱۸.

برای آن «شهباز ملعون و شریر»، روز حساب نهایی فرا رسیده بود. «افسر را بردار»، خداوند حکم فرمود، «و تاج را از سر بردار.» از آن پس، تا وقتی که خود مسیح پادشاهی خویش را برپا سازد، دیگر به یهودا اجازه داده نشد که پادشاه داشته باشد. «آن را واژگون، واژگون، واژگون خواهم ساخت»، این بود فرمان الهی درباره تخت خاندان داوود؛ «و دیگر نخواهد بود، تا آن‌که آن که حق از آن اوست بیاید؛ و من آن را بدو خواهم سپرد.» حزقیال ۲۵:۲۱-۲۷. انبیا و پادشاهان، ۴۵۰، ۴۵۱.

میلر درست می‌گفت، اما فهم او محدود بود، زیرا آن پادشاهی‌ای که مسیح هنگامی که در میان انسان‌ها راه می‌رفت بنا نهاد، پادشاهی زمینی نهایی نبود. پس از پادشاهی روم بت‌پرست هنوز چهار پادشاه دیگر در پیش بود. با این همه، مسیح پادشاهی «فیض» را بر صلیب برقرار کرد، اما آن پادشاهی نه در روزگار ده پادشاه مکاشفه هفده برپا شد و نه در زمان «باران پسین». آن پادشاهی که مسیح در روزهای آخر برقرار می‌کند، پادشاهی «جلال» اوست. خواهر وایت به صراحت درباره هر دوی

این پادشاهی‌ها سخن می‌گویند.

پیروان می‌گفتند، اما درکشان محدود بود. در دوران پادشاهی چهارم، مسیح ملکوت «فیض» را برپا کرد، و در دوران پادشاهی هشتم، ملکوت «جلال» خود را برپا کرد. در دورانی که او ملکوت «فیض» را برپا کرد، روح‌القدس در روز پنتیکاست ریخته شد. پنتیکاست نمونه‌ای از ریزش «باران پسین» است، در آن دورانی که او ملکوت «جلال» خود را برپا می‌کند.

پیام پنتیکاست پیام قیام واقعی مسیح بود. پیام باران پسین، دست‌کم تا حدی، پیام قیام نمادینی است که با معمای نبوی «هشتم که از هفت است» — که در وحش تحقق می‌یابد — و نیز با دو شاخ وحش زمین نمایانده شده است. پادشاهی‌های چهارم و هشتم جایی هستند که مسیح پادشاهی خود را برقرار می‌کند.

اعلامی که شاگردان به نام خداوند کرده بودند، از هر حیث درست بود و رویدادهایی که بدان اشاره می‌کرد، همان هنگام در حال وقوع بود. پیامشان این بود: «وقت به کمال رسیده و ملکوت خدا نزدیک است.» در پایان «آن زمان» — شصت‌ونُه هفته دانیال 9 که قرار بود تا به مسیح، «آن مسح‌شده»، امتداد یابد — مسیح پس از تعمیدش به دست یوحنا در اردن، مسح روح را دریافت کرده بود. و «ملکوت خدا» که اعلام کرده بودند نزدیک است، با مرگ مسیح استقرار یافت. این ملکوت، چنان‌که به آنان آموخته شده بود، یک پادشاهی زمینی نبود؛ و نه آن ملکوت آینده و فناپذیر که زمانی برپا خواهد شد که «سلطنت و اقتدار و عظمت پادشاهی زیر تمام آسمان به قوم مقدسان حضرت اعلی داده شود»؛ آن ملکوت جاویدان که در آن «همه حکومت‌ها او را خدمت خواهند کرد و از او اطاعت خواهند نمود.» دانیال 7:27. در کاربرد کتاب مقدس، تعبیر «ملکوت خدا» هم برای اشاره به ملکوت فیض و هم ملکوت جلال به کار می‌رود. پولس در رساله به عبرانیان ملکوت فیض را به تصویر می‌کشد. پس از اشاره به مسیح، شفیع دلسوزی که «با احساس ناتوانی‌های ما همدرد است»، رسول می‌گوید: «پس بیایید با دلیری به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیض پیدا کنیم.» عبرانیان 4:15، 16. تخت فیض نمایانگر ملکوت فیض است؛ زیرا وجود تخت دلالت بر وجود ملکوت دارد. در بسیاری از مَثَل‌های خود، مسیح تعبیر «ملکوت آسمان» را برای اشاره به کار فیض الهی در دل‌های انسان‌ها به کار می‌برد.

پس تخت جلال نمایانگر پادشاهی جلال است؛ و به این پادشاهی در سخنان نجات‌دهنده اشاره شده است: «هنگامی که پسر انسان در جلال خود آید و همه فرشتگان مقدس با او باشند، آنگاه بر تخت جلال خود خواهد نشست؛ و تمامی امت‌ها در برابر او گرد خواهند آمد.» متی 25:31، 32. این پادشاهی هنوز در پیش است. تا بازگشت دوم مسیح برپا نخواهد شد.

ملکوت فیض بلافاصله پس از سقوط انسان بنیاد نهاده شد، هنگامی که طرحی برای رستگاری نسل مجرم تدبیر گردید. در آن هنگام در قصد خدا و به موجب وعده او وجود داشت؛ و انسان‌ها می‌توانستند از راه ایمان تابعان آن شوند. اما عملاً تا مرگ مسیح استقرار نیافت. حتی پس از آغاز خدمت زمینی‌اش، نجات‌دهنده که از سرسختی و ناسپاسی انسان‌ها خسته شده بود، ممکن بود از قربانی جلجتا کناره بگیرد. در جتسیمانی، جام محنت در دستش می‌لرزید. حتی همان‌دم می‌توانست عرق آمیخته به خون را از پیشانی‌اش بزدايد و نسل مجرم را واگذارد تا در شرارت خویش هلاک شوند. اگر چنین می‌کرد، هیچ رستگاری‌ای برای انسان سقوط کرده ممکن نمی‌بود. اما وقتی نجات‌دهنده جان خویش را تسلیم کرد و با آخرین نفس فریاد زد: «تمام شد»، تحقق طرح رستگاری تضمین شد. وعده نجاتی که در عدن به آن زوج گناهکار داده شده بود، تثبیت گردید. ملکوت فیض، که پیش‌تر به موجب وعده خدا وجود داشت، آنگاه استقرار یافت.

پس مرگ مسیح—همان رویدادی که شاگردان آن را نابودی نهایی امید خود می‌پنداشتند—همان چیزی بود که آن امید را برای همیشه استوار ساخت. هرچند برایشان ناامیدی جانکاهی به همراه آورده بود، همان قاطع‌ترین گواه بود که نشان می‌داد باورش‌شان درست بوده است. همان واقعه‌ای که آنان را از سوگ و یأس آکنده کرده بود، در امید را به روی هر فرزند آدم گشود و آینده‌ی حیات و سعادت جاودان همه وفاداران خدا در همه اعصار بر آن متمرکز بود.

مقاصد رحمت بی‌پایان، حتی از خلال نومی‌شاگردان، به تحقق می‌پیوست. در حالی که دل‌های ایشان به برکت فیض الهی و قدرت تعلیمات او که «چنان سخن می‌گفت که هیچ انسانی هرگز سخن نگفته بود» فتح شده بود، با این همه، در میان طلای ناب محبتشان به عیسی، آلیاژ پست غرور دنیوی و جاه‌طلبی‌های خودخواهانه نیز آمیخته بود. حتی در بالاخانه فصیح، در آن ساعت پرهیبت که استادشان از پیش قدم به سایه جنسیمانی می‌نهاد، «میان ایشان نزاعی درگرفت که کدامیک بزرگ‌تر شمرده شود.» لوقا ۲۴:۲۲. نگاهشان به تخت و تاج و جلال دوخته شده بود، در حالی که درست پیش رویشان ننگ و رنج باغ، تالار داوری و صلیب جلجتا قرار داشت. همین غرور دل و تشنگی برای شکوه دنیوی بود که آنان را بر آن داشت با سماجت به آموزه‌های باطل زمانه خود بیاویزند و سخنان نجات‌دهنده را که ماهیت حقیقی پادشاهی‌اش را نشان می‌داد و به رنج و مرگ او اشاره می‌کرد، نادیده بگیرند. و همین خطاها به آزمایشی—سخت اما لازم—انجامید که برای اصلاحشان اجازه داده شد. هرچند شاگردان معنای پیام خود را به خطا گرفته و در تحقق انتظاراتشان ناکام مانده بودند، اما همان هشدار را که از جانب خدا به ایشان داده شده بود موعظه کرده بودند، و خداوند ایمانشان را پاداش می‌داد و اطاعتشان را ارج می‌نهاد. کار اعلام انجیل پر جلال خداوند برخاسته‌شان به همه قوم‌ها به ایشان سپرده می‌شد. و برای آماده ساختنشان برای این کار بود که آن تجربه—که به نظرشان بسی تلخ می‌آمد—اجازه داده شد. مناقشه عظیم، ۳۴۷، ۳۴۸.

در کتاب مکاشفه، "ذهنی که حکمت دارد" "عدد یک انسان" را می‌شمارد و درمی‌یابد که "آن انسان" همچنین پادشاهی هشتم است، که از آن هفت است. "مرد گناه" سر پادشاهی هشتم است که بر پادشاهان و بازرگانان زمین حکم می‌راند؛ هفت کلیسا برای پرهیز از ننگ آزار و جفا با او می‌پیوندند و او بر آب‌های بسیار نشسته است.

و به من گفت: آب‌هایی که دیدی، که آن فاحشه بر آنها نشسته است، قوم‌ها و جماعت‌ها و امت‌ها و زبان‌ها هستند. مکاشفه ۱۷:۱۵

«مرد گناه» بر جهان سیاسی، مالی، دینی و مدنی، و بر همه انسان‌ها حکمرانی می‌کند، مگر آنان که بر وحش و تصویر او و نشان او و شماره نامش پیروزی یافته‌اند.

و دیدم چیزی چون دریای شیشه‌ای آمیخته با آتش؛ و کسانی را که بر وحش و بر تصویرش و بر نشانش و بر عدد نامش پیروز شده بودند، دیدم که بر دریای شیشه‌ای ایستاده بودند و چنگ‌های خدا را در دست داشتند. و سرود موسی، بنده خدا، و سرود بره را می‌خواندند و می‌گفتند: کارهای تو عظیم و شگفت‌انگیزند، ای خداوند، خدای قادر مطلق؛ راه‌های تو عادل و راستند، ای پادشاه قدیسان. مکاشفه ۱۵:۳، ۳.

«خردمندان» که «افزایش دانش» را درمی‌یابند، هنگامی که مکاشفه عیسی مسیح مهرش گشوده می‌شود، همان کسانی‌اند که «فهم» دارند و «عدد وحش را می‌شمارند: زیرا آن عدد انسان است؛ و عدد او ششصد و شصت و شش است.» آن «فهم» نمایانگر بخشی از فرایند آزمون سه مرحله‌ای است که همواره هنگامی رخ می‌دهد که عیسی مهر نبوتی را می‌گشاید. از همین رو آمده است که آنان بر «عدد نام او» غلبه یافته‌اند.

به دست آوردن پیروزی یعنی پشت سر گذاشتن یک آزمون، و کسانی که «خردمندند» و «فهم دارند» پیروزی مرتبط با عدد ۶۶۶ را به دست می‌آورند، و آیه همچنین نشان می‌دهد که هشت پادشاهی وجود دارد و هشتمی از همان هفت است. آن «راز» در باب دوم کتاب دانیال نشان داده شده است، زیرا دعای دانیال برای فهمیدن «راز» بود. این مکاشفه که هشت پادشاهی وجود دارد، و پادشاهی هشتم از همان هفت است، و عدد آن پادشاهی ۶۶۶ است، همان رازی است که چنین نمایانده شده که دانیال با دعایش آن را به دست آورد، و دانیال نماینده «خردمندان» روزهای آخر خداست.

دانیال نمایانگر «خردمندان» ایام آخر است که راز باب دوم دانیال برای آنان گشوده شده است، و آن راز این مکاشفه است که نخستین و آخرین اشاره درباره پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس این است که در آن تمثال هشت پادشاهی وجود دارد. این مکاشفه برداشت میلاریتی از باب دوم دانیال را تأیید می‌کند، اما وقتی شناخته شود، ده برابر درخشان‌تر می‌درخشد. درخشندگی آن، که ده برابر بیشتر است، نمایانگر آزمونی است که «خردمندان» بر آن فائق می‌آیند، زیرا پادشاهی هشتم، که از میان آن هفت است، همان پادشاهی ششم نیز هست که اتحادی سه‌گانه از اژدها، وحش و نبی کاذب است. بنابراین، اژدها، وحش و نبی کاذب همگی پادشاهی ششم‌اند و با هم نمایانگر ۶۶۶ هستند.

نیوکدنصر با مکاشفه باب دوم کتاب دانیال آزموده شد و در آن آزمون مردود گردید. در باب دوم دانیال، دانیال نماینده «حکیمان» است که از آزمون راز تمثال سربلند بیرون می‌آیند. نیوکدنصر در باب سوم نماینده شیررانی است که در همان آزمون مردود می‌شوند. نیوکدنصر، چون نخستین پادشاه نخستین پادشاهی است، نماینده آخرین پادشاه آخرین پادشاهی است. پس او نماینده «مرد گناه»، مرد نبوتی است که هفت کلیسا به او تمسک می‌جویند. انسان در روز ششم آفریده شد و بنابراین عدد شش عدد بشر است. عدد نیوکدنصر شش است. نیوکدنصر در آزمون عدد ۶۶۶ مردود شد و نماینده شیران ایام آخر بود. به‌عنوان نمادی از مرد گناه، عدد او شش است.

پادشاه نیوکدنصر مجسمه‌ای از طلا ساخت که بلندی آن شصت ذراع و پهنایش شش ذراع بود؛ آن را در دشت دورا، در ولایت بابل، برپا کرد. دانیال ۳:۱.

تمثال طلایی شصت ذراع در شش ذراع بود و آن را نیوکدنصر ساخت، که عدد او شش است. آن تمثال در عصیان بر ضد نور تمثال باب دوم برافراشته شد، و توصیف سه‌گانه تمثال، وقتی درک کنید که عدد نیوکدنصر شش است، برابر با شش، شش، شش می‌شود.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

اندیشه برپایی امپراتوری و دودمانی که تا ابد پایدار بماند، سخت دل آن فرمانروای نیرومندی را ربود که ملت‌های زمین تاب ایستادگی در برابر بازوی او را نداشتند. با شور و شوقی برخاسته از جاه‌طلبی بی‌کران و غرور خودخواهانه، با خردمندانش به رایزنی نشست تا راه تحقق آن را بیابد. بی‌اعتنا به عنایات شگفتی که با رؤیای پیکره عظیم پیوند داشت؛ و نیز فراموش کرده بودند که خدای اسرائیل به‌دست بنده‌اش دانیال معنای آن پیکره را آشکار کرده بود و در پی این تعبیر، بزرگان قلمرو از مرگی ننگین‌رهایی یافته بودند؛ و جز آرزوی استقرار قدرت و برتری خویش همه چیز را از یاد برده، شاه و مشاوران دربارش بر آن شدند که با هر وسیله ممکن بکوشند بابل را به عالی‌ترین مرتبه برکشند و شایسته وفاداری همگانی سازند.

آن بازنمایی نمادینی که خدا به‌وسیله آن مقصود خود را درباره ملت‌های زمین بر پادشاه و مردم آشکار کرده بود، اکنون قرار بود در خدمت تمجید قدرت انسانی به کار گرفته شود. تعبیر دانیال قرار بود کنار گذاشته و به فراموشی سپرده شود؛ حقیقت قرار بود ناروا تفسیر و نابجا به کار بسته شود. نمادی که از سوی آسمان مقرر شده بود تا رویدادهای مهم آینده را بر ذهن‌های انسان‌ها بگشاید، قرار بود برای بازداشتن از گسترش آن دانشی به کار رود که خدا می‌خواست

جهان آن را دریافت کند. بدین‌سان، شیطان از رهگذر تدابیر مردان جاه‌طلب می‌کوشید مقصود الهی را برای نوع بشر ناکام گذارد. دشمن بشریت می‌دانست که حقیقت عاری از خطا نیرویی نیرومند برای نجات است؛ اما هنگامی که برای بزرگداشت خود و پیشبرد مقاصد مردمان به کار رود، به نیرویی برای شر بدل می‌شود.

از گنجینه سرشار خود، نبوکدنصر فرمان داد پیکره‌ای بزرگ زرین ساخته شود؛ پیکره‌ای که در ویژگی‌های کلی به آنچه در رؤیا دیده شده بود شباهت داشت، جز در یک مورد، یعنی جنس ماده‌ای که از آن ساخته شده بود. با آنکه کلدانیان به نمایش‌های باشکوه خدایان وثنی خود خو گرفته بودند، هرگز چیزی چنین پرابهت و باشکوه چون این تندیس فروزان پدید نیآورده بودند: پیکره‌ای با شصت ذراع ارتفاع و شش ذراع عرض. و شگفت‌آور نیست که در سرزمینی که بت‌پرستی عمومیت داشت، آن پیکره زیبا و نفیس در دشت دورا - که نمایانگر جلال بابل و شکوه و قدرت آن بود - به‌عنوان شیئی برای پرستش تقدیس شود. بدین‌سان تمهیدات آن فراهم شد و فرمانی صادر گردید که در روز تقدیس، همگان با سجده در برابر پیکره نهایت وفاداری خود را به قدرت بابل ابراز کنند. انبیا و پادشاهان، صفحات ۵۰۴ و ۵۰۵.